



چرا سوسیالیسم؟

ویروس کورونا و سرمایه‌داری متزلزل

سیروس بینا



چرا سوسیالیسم؟

ویروس کورونا و سرمایه‌داری متزلزل

سیروس بینا

بیماری فراگیر «کورونا نوزده» - تا آنجا که ما اطلاع داریم - یک بیماری ویروسی است که خود شاخه‌ای از خانواده‌ی ویروس کورونا است. این ویروس در سال ۲۰۰۲ در هیأت بیماری سارس در چین و پس از آن در سال ۲۰۱۲ به صورت بیماری مرس در خاورمیانه (مشخصاً در عربستان سعودی) حضور خود را نشان داد. اما پس از پیشگیری این دو بیماری - همانند اغلب یک سلسله بیماری‌های دیگر، مانند ایبولا - سردمداران نزدیک‌اندیش سرمایه تلاش جهت ساختن واکسن در این مورد را متوقف کردند. و این در حالی است که، در این چند دهه‌ی اخیر، به خاطر دست‌اندازی‌های بی‌رویه و بی‌حد و حصر بشر به دایره‌ی طبیعت و عدم آگاهی و شناخت کافی از مکانیسم‌های درونی طبیعت ناشناخته، به ویژه در دوران گلوبالیزاسیون، سرمایه‌داری در این مورد نیز جهان بشریت را در معرض اضطراب و سقوط مطلق قرار داده است. در بررسی‌ای

که اخیراً در امپریال کالج (دانشگاه لندن) انجام شده، در فرایند شیوع بیماری کورونای ۱۹، پیش بینی می‌شود نزدیک به دو میلیون نفر جان خود را در آمریکا از دست خواهند داد. و این گمانه‌زنی در حالی است که اگر این کشور از لحاظ زیرساخت‌های درمانی قادر باشد از عهده‌ی این همه بیمار- برای مثال، تخت، پزشک، و پرستار کافی در بیمارستان؛ و نیز ادوات درمانی، نظیر ماشین تنفس مصنوعی، و واحدهای آی‌سی‌یو، و غیره - بر آید. در حالی که تمام ظرفیت بیمارستانی در آمریکا کمتر از یک میلیون بیمار است، و نیز تخت‌ شامل تنفس مصنوعی و آی‌سی‌یو درصدی ناچیز از این رقم است.

این البته خود پاسخی است به چپ‌گرایان سنتی که بر حسب عادتِ ناسیونالیستی/ضدامپریالیستی خود، آمریکا را همچنان قدرقدرت می‌انگارند. و نیز همین چپ‌گرایان دوران‌گم‌کرده هستند که دهه‌ها پس از بحران نفت هنوز سازمان «اوپک» را به مثابه «کارتل» (در برابر آمریکای «قدرقدرت») در بلندگوهای سیاسی خود منعکس می‌کنند، و با تبلیغات از-هر-چمن-گلی و لیبرال‌منش، و هابسون‌مآب - زیرزیرکی دوران جهانی شدن - مثلاً مقوله‌ی کارتلزدائی و جهانی‌شدنِ بخش نفت بر اساس تئوری ارزش - را دوران اعتلای آمریکا یا دوران جهانی‌شدنِ کارتل‌ها به شمار می‌آورند.

منظور ما در این یادداشت مختصر غیر از تجربه‌های بیمارگونه‌ای است که ناسیونالیسم‌ها و نزدیک‌بین‌ها تا به حال با مسئله‌ی «صنعتی کردن» ویروس و

ساختنِ تسلیحات بیولوژیک جهت از پا در آوردن رقبا در دوران پایان یافته‌ی امپریالیسم داشته است. چه، این‌گونه عملیات خود در نهایت در حیطه‌ی تضاد انسان با طبیعت می‌گنجد. به عبارت دیگر، تمرکز ما بر اصولی‌ترین تضادهای جهان امروز است که در بر گیرنده‌ی دو روند تضاد انسان با خود و تضاد انسان با طبیعت است.

با این پیش در آمد، اکنون شایسته است به آموخته‌های کارل مارکس و رویکرد وی از این دو حیطه‌ی جهان‌شمول و دیالکتیکی، یعنی رابطه‌ی جامعه‌ی انسانی با طبیعت، از یک سو، و رابطه‌ی انسان - به معنای جمعی آن - با انسان رجوع کنیم، و از این رهگذر به اختصار با منظری گسترده به جهان امروز - یعنی دوران جهانی شدن مجموعه‌ی روابط و مناسبات اجتماعی سرمایه - نظری بیان‌دازیم.

بشر امروزی اکنون از مسئله‌ی شکنندگی محیط زیست تا اندازه‌ای آگاه است. او می‌داند که حدی جهان‌شمول برای این کره‌ی خاکی وجود دارد که از قوانین فیزیکی، شیمیایی، و بیولوژیکی نمی‌تواند فراتر رود. و این حد بر اساس داده‌های دانشمندان علوم اتمسفر، زمین‌شناسی، بیوفیزیک و دیگر علوم بیولوژیک اکنون محاسبه و با ازدیاد میانگین درجه‌ی حرارت در پهنه‌ی جهان قابل تشخیص است. در حیطه‌ی علوم تکامل (چگونگی وجود، دوران‌های اعتلاء، و از میان رفتن انواع موجودات)، پژوهش در چگونگی، شناخت، و اندازه‌گیری حیات، انقراض، و

چگونگی انهدام آنان ادامه دارد. اما نتیجه‌ی دقیق آن - مانند مسئله‌ی گرمی محیط زیست که مبدأ آن مشخصاً به انقلاب صنعتی در اروپا بر می‌گردد - با ارقام و شواهد عینی به دوران کلونیالیسم و سرمایه‌داری گره خورده است. پس، نحوه‌ی تولید و هدف غائی سرمایه‌داری در همگی این گونه مسائل زیستی، اقلیمی، اتمسفری، بهداشتی، تغذیه، و بالاخره نحوه‌ی تفکر یا عدم تفکر انسان و، بس مهم‌تر، چگونگی عملکرد انسان خودستیز (و در نتیجه طبیعت‌ستیز) در جامعه‌ی طبقاتی سرمایه‌داری اثرات مستقیم و غیر مستقیم دارند.

در چند دهه‌ی گذشته، در پیش چشم همگان، گلوبالیزاسیون سرمایه تمامی عرصه‌ی جهان را در نوردیده است، اگر چه، به گفته‌ی به‌جای مارک تواین: «اگر قدرت تجسم ما میزان نباشد، هرگز نمی‌توان به چشمان خویش اعتماد کرد.»

نزدیک به نیم قرن است که اینجانب متأسفانه در گفت‌وگوهای بسیاری در رابطه با مفهوم کارتل، امپریالیسم، تئوری ارزش، نحوه‌ی بر خورد مارکس، تئوری رقابت سنتزوار، گلوبالیزاسیون سرمایه، و افول جهان آمریکا، با چپ‌گرایان بسیاری (وطنی و بعضی اوقات غیر وطنی) تقریباً همین نتیجه را گرفته‌ام. اما تاکنون از این خیل مارکسیست‌های خودخوانده سخنی به جز اظهاراتی شبیه «کوسه و ریشبند» نشنیده‌ام. در این یادداشت اما علاقه دارم بر اساس پیش بینی تئوریک/تاریخی کارل مارکس و اظهار (و اثبات) دقیق وی در گروندریسه، یک بار دیگر به مفهوم «تسخیر تمامی جهان با سیستم تولید سرمایه‌داری» اشاره

کرده، و اضافه کنم که این «تسخیر» چیزی غیر از دستیابی فراگیر به دوران گلوبالیزاسیون سرمایه نیست. از سوی دیگر، چگونگی این «تسخیر» لزوماً از فرایند رابطه‌ی (جمعی، سیستمیک، و طبقاتی) انسان با طبیعت می‌گذرد. در این رابطه شواهد عینی بسیاری موجود است که مهمترین آن‌ها ویرانی همه جانبه‌ی محیط زیست، انقراض همه‌گیر بسیاری از انواع موجودات، و رویارویی با بسیاری از انواع، منجمله و ویروس‌های شناخته نشده‌ای است، که از این پس جامعه‌ی بشری را در سراسیمه‌ی اضمحلال قرار می‌دهد. شیوع فراگیر ویروس کورونا تنها یکی از این فاجعه‌ها می‌باشد. در انتظار خطرهای پیاپی آینده کمربندها را محکم باید بست، به‌ویژه این که - با توجه به تجربه‌ی جهانشمول کورونای ۱۹ - با دَلُو پوسیده‌ی نظام متزلزل سرمایه‌داری، کشیدن آب از این چاه کاری غیر منطقی و عبث است و به خودی خود آینده‌ی بشریت را تهدید می‌کند.

۲۱ مارس ۲۰۲۰



انتشارات پروسه
www.processgroup.org